

پژوهشنامه تمدن ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال سوم، شماره پنجم (پیاپی)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

واکاوی ارتباط بین باستان گرایی و ملی گرایی از عصر ناصری تا پایان پهلوی

اول (۱۲۲۷-۱۳۲۰.ش. ۱۸۴۸-۱۹۴۱ م)

منصور طرفداری^۱

چکیده

ملی گرایی در چارچوب تعاریف نو و متأثر از غرب جزو گفتمان‌های مهم اندیشه سیاسی و اجتماعی ایران معاصر به شمار می رود که طی سده نوزدهم و عمدتاً از عصر ناصری به بعد توسط اندیشه ورزان غرب آشنا مورد توجه واقع شد و در عهد پهلوی کاملاً نمایان گشت. ملی گرایی در دوره مورد بحث از عناصر و اشکال مختلفی برخوردار است، از جمله می توان به باستان گرایی اشاره کرد که با نوعی تعلق خاطر شدید نسبت به موارث ایران پیش از اسلام توأم است. بر این اساس، واکاوی ارتباط بین باستان گرایی و ملی گرایی و در چشم اندازی کلی تر ملی گرایی مبتنی بر باستان گرایی و تفاوت آن با دیگر اشکال ناسیونالیسم و پیامدهای آن مسئله اصلی این نوشتار به حساب می آید. بدین ترتیب، پژوهش پیش رو کوشش کرده با تحلیل محتوای منابع مرتبط به شیوه کتابخانه‌ای، با پاسخ دادن به پرسش‌های اساسی تحقیق در زمینه پیوند باستان گرایی و ملی گرایی، ابعاد موضوع را روشن سازد. یافته‌های تحقیق از یکسو نشان می دهد که علاوه بر نخبگان غرب آشنا، پارسیان هند نیز در شکل گیری اندیشه باستان گرایی و تلفیق آن با ملی گرایی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. از سوی دیگر، اساساً باستان گرایی باعث تمایز دو گفتمان ملی گرایی معطوف به حال و واقعیت‌های موجود و ملی گرایی نسبتاً عاطفی و گذشته گرا در این دوره شده است.

واژه‌های کلیدی: قاجار، پهلوی اول، پارسیان هند، ملی گرایی، باستان گرایی

^۱ - استادیار گروه ایران شناسی دانشگاه میبد. tarafdari@meybod.ac.ir

An Investigation of the Relationship between Archaism and Nationalism from the Nasserite Era to the End of the First Pahlavi (1227-1320 SH, 1848-1941 AD)

Abstract

Nationalism in the framework of new definitions and influenced by the West is one of the important discourses of contemporary Iranian political and social thought, which was considered by familiar Western thinkers during the 19th century and mainly from the Nasserite era onwards and became quite apparent in the Pahlavi era. Nationalism has various elements and forms in the period under discussion, including archeology, which is associated with a strong attachment to the heritage of the pre-Islamic Iran. Accordingly, the analysis of the relationship between archaism and nationalism and in the more general perspective of nationalism based on archaism and its differences with other forms of nationalism and its consequences is the main issue discussed in this article. Thus, the present study has tried to clarify the dimensions of the subject by analyzing the content of resources related to the library method, by answering the basic research questions in the field of the connection between archeology and nationalism. On the one hand, the research findings show that in addition to the elites of the familiar West, the Persians of India also played an important role in shaping the idea of Archaism and combining it with nationalism. On the other hand, archaism has basically distinguished between the two discourses of nationalism focused on the present and the existing realities and relatively emotional and past nationalism in this period.

Keywords: Qajar, First Pahlavi period, Indian Persians, Nationalism, Archaism

۱- مقدمه

در پی تحولات اروپا بخصوص در جریان انقلاب فرانسه و پس از آن در دوران ناپلئون بناپارت، اندیشه ملی‌گرایی در غرب سده نوزدهم کاملاً فراگیر شد. در سده مذکور، تعامل خواسته یا ناخواسته ایران با اروپا بتدریج باعث آشنایی اندیش ورزان ایرانی عهد قاجار با مفاهیم «ملت»، «ملت‌گرایی» در قالب معانی جدید و غربی آن شد. همزمان با آن، به دنبال گسترش مطالعات ایران‌شناسی در اروپا و البته زاویه‌ای که کمتر مورد توجه قرار گرفته یعنی پارسیان هند و تداوم آن در زرتشتیان ایران زمینه آشنایی‌های اولیه با تاریخ ایران باستان و به موازات آن، گفتمان باستان‌گرایی (Archaism) هم فراهم آمد. نکته حائز اهمیت در دوره مورد بحث، درهم تنیدگی این دو رویکرد و شکل‌گیری گفتمان ملی‌گرایی مبتنی بر باستان‌گرایی بود. این نگرش که عمدتاً در دوره ناصری توسط کسانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۷-۱۲۹۵ ه.ق)، میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴ ه.ق) مطرح گردید، پس از فراز و فرودهایی سرانجام بعد از شکست نسبی انقلاب مشروطیت به تدریج به عنوان راهبردی برای برون رفت از مسائل و مشکلات ایران مورد توجه طیف گسترده‌ای از نخبگان و کنش‌گران سیاسی قرار گرفت. در نهایت، ملی‌گرایی متکی به باستان‌گرایی در دوره پهلوی اول به عنوان گفتمان مسلط زمینه‌ساز رویکردهای مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در این دوران گردید.

۱-۱ بیان مساله

گفتمان ملی‌گرایی که متأثر از غرب در ایران شکل گرفت در دوره مورد بحث یعنی از عصر ناصری تا پایان پهلوی اول از عناصر و مولفه‌های گوناگونی برخوردار بود. از جمله مهمترین آنها ملی‌گرایی مبتنی بر باستان‌گرایی است که وجه مشخصه اصلی آن تعلق خاطر شدید نسبت به موارث اسطوره‌ای یا تاریخی ایران پیش از اسلام است. در راستای بررسی ارتباط بین باستان‌گرایی و ملی‌گرایی به عنوان مسئله اصلی تحقیق، پرسش‌هایی پیرامون چگونگی و چرایی

در هم تنیدگی باستان‌گرایی و ملی‌گرایی، حاصل این تلاقی و نیز وجوه تمایز آن با دیگر اشکال ملی‌گرایی و پیامدهای آن مطرح گردیده است. بر این اساس، مقاله پیش رو کوشش کرده با گردآوری داده‌های به شیوه کتابخانه‌ای و نقد و بررسی آنها با پاسخ دادن به پرسش‌های اساسی تحقیق به کمک روش توصیفی-تحلیلی، ابعاد و زوایای مختلف موضوع را روشن سازد.

۱-۲. پیشینه پژوهش

واقعیت این است که موضوع ملی‌گرایی و تاحدی باستان‌گرایی عمدتاً به گونه‌ای مجزا در دوره مورد بحث، توجه محققان متعددی را بخود جلب کرده است، از جمله اشرف نظری (۱۳۸۶) در مقاله‌ای تحت عنوان «ناسیونالیسم و هویت ایرانی، مطالعه موردی دوره پهلوی» ضمن طرح این نکته که تاریخ همواره چونان ابزاری در خدمت ملی‌گرایی است شرایط و ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی که زمینه ساز شکل‌گیری حکومت پهلوی و تحولات این دوره گردید را مدنظر قرار داده است. در نهایت، ملی‌گرایی را به عنوان عامل ایجاد وحدت ملی و فراهم آورنده شور و شوق لازم برای انجام اصلاحات در عهد پهلوی مطرح می‌سازد. علی‌زاده و طرفداری (۱۳۸۹) در پژوهشی تحت عنوان «تبارشناسی مبانی هویت ملی در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره قاجار و مشروطه» به بررسی چرایی و چگونگی تاثیر تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه دوره قاجاریه و مشروطه بر بنیان‌های هویت ملی معاصر می‌پردازند. از نظر آنها مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه عصر قاجار نقش بسزایی در معرفی مبانی هویت ملی اصیل و واقعی بر مبنای تاریخ ایران باستان ایفا کرده است. در زمینه ادبیات تحقیق همچنین می‌توان به مقاله علیزاده بیرجندی (۱۳۹۱) با عنوان «پیوندهای گفتمان ملی‌گرایی و حقوق شهروندی در عصر قاجار» نیز اشاره کرد. در پژوهش مذکور، نگارنده با ذکر مواردی چون شعوبه، قیام سنباد و بابک خرم‌دین به زمینه‌های ملی‌گرایی در ایران می‌پردازد هر چند نگارنده تفاوت مفاهیم سنتی و مدرن ملت و ملی‌گرایی را چندان مدنظر قرار نمی‌دهد.

تعمق در مطالعات انجام شده بیانگر آن است که هر چند در زمینه ملی‌گرایی و باستان‌گرایی مطالعات مختلفی صورت گرفته، اما ارتباط و پیوند این دو مقوله و وجوه تمایز آن با دیگر

اشکال ملی‌گرایی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. براین اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد در پیوند با ادبیات تحقیق و با تامل در بحث مذکور، زوایای بیشتری از موضوع را روشن سازد.

۱-۳. ضرورت و اهمیت تحقیق

اهمیت گفتمان ملی‌گرایی در دوره مورد بحث و پیامدهای متنوع سیاسی و اجتماعی آن که از جمله در قالب نگرش‌های جریان‌ها و تفکرات مختلف متبلور گردیده پرداختن به موضوع را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر ساخته است. در پیوند با این مهم، تبیین اشکال مختلف ملی‌گرایی و فهم تمایزات آنها و نوع رویکرد آن در قبال مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره نیز اهمیت فراوانی دارد. در نهایت، تامل در ادبیات تحقیق، مطالعه در زمینه بحث مورد نظر را همچنان ضروری می‌نماید.

۲. تعاریف و مفاهیم تحقیق

ملت، در مفهوم سنتی عمدتاً به معنای پیرو دین یا کیش خاص بودن، مورد استفاده قرار می‌گرفت (طرفداری، ۱۳۸۵: ۱۲۳-۱۴۰). البته، در غالب ادوار تاریخ ایران سوای برداشت دین محور از ملت، واژه «رعیت» در مفهوم بندگان شاه که با واژه «بندک» در ایران باستان مشابهت داشت، به نوعی باعث وجه تمایز هویت اتباع حکام مختلف از یکدیگر می‌گردید. در سده نوزدهم میلادی در اثر آشنایی با غرب و ورود اصطلاحاتی چون ملت، ملت‌گرایی و ملت‌سالاری، این مفاهیم به چالش کشیده شده، از تعابیر جدید برخوردار گردیدند.

بنظر می‌رسد برای درک بهتر موضوع، باید مفاهیم «ملت»، «دولت»، «دولت-ملت»، «ملت» و دولت» را از یکدیگر تفکیک کرد: در تعریف نو، ملت گروه انسانی متشکل از یک اجتماع خود آگاه است که دارای گذشته مشترک، طرحی مشترک برای آینده و ادعای حق حاکمیت بر خود است و از پنج بعدروانشناسانه (آگاهی از تشکیل خود)، فرهنگی، سرزمینی، سیاسی

و تاریخی برخوردار می باشد (طالع، ۱۳۸۹: ۸). در زمینه ماهیت ملت دیدگاه های مختلفی ارائه شده است: برخی آن را پدیده ای ذهنی و روان شناختی می دانند و عده ای آن را پدیده ای تاریخی و جامعه شناختی قلمداد کرده اند (قمری، ۱۰: ۱۳۸۰). شاید بتوان اختلاف این دو دیدگاه را بدینسان حل کرد که برخی مؤلفه های ملت مثل سرزمین عینی و ابعادی چون خاطره ها و اسطوره های قومی، ذهنی هستند.

در تعریفی ساده، دولت سازمان سیاسی-اجرایی است که برای اداره ی امور یک جامعه به وجود می آید و می تواند از ارکان ملی گرایی به حساب آید. در سطحی کلی، دولت بر اساس آنکه نوع رابطه اش با مردم بر پایه مردم سالاری یا دیکتاتوری باشد نیز می تواند متمایز شود. دولت-ملت، پدیده ای است که رکن اساسی آن نوعی از دولت است که ادعا می کند استفاده مشروع از زور را در یک سرزمین با مرزهای مشخص در اختیار دارد و در صدد متحد کردن مردمی است که تحت حکمرانی اش قرار دارند. ممکن است دولت در شکل دهی این اتحاد، از همگن سازی و شکل دهی فرهنگ مشترک به کمک نمادها، ارزش ها، احیای سنت ها و اسطوره های مربوط به اصل و نسب قومی، استفاده نماید. نکته مهمی که باید به آن توجه داشت آنکه گاهی اوقات چنین دولتی خود این ابزار را ابداع می کند.

بنظر می رسد، تفاوت ظریف و شکننده ای بین دو مفهوم «دولت-ملت» و «دولت و ملت» وجود دارد. در حالیکه، دولت-ملت غالباً در صدد خلق ملت با ایجاد یک فرهنگ، نمادها و ارزش های مشترک است دولت و ملت از اجتماع خود آگاه مردم با فرهنگ و ارزش ها و نمادهای گاه متفاوت تشکیل شده و نهایتاً دولت برآمده از خواست مردم است (گیبیرنا، ۱۳۷۸: ۸۱).

در تعریف ملی گرایی باید گفت نوعی آگاهی از همکاری با واحد سیاسی، آگاهی از ریشه داشتن در دستاوردهای اجدادی و آگاهی انتقال آن به اخلاف است. براساس این تعریف، گذشته مشترک تاریخی به عنوان یکی از مشخصه های تشکیل دهنده ملی گرایی محسوب می شود. همچنین، آگاهی و همکاری اصطلاحات کلیدی محسوب می شوند به این معنا که افراد می دانند عضو یک جامعه مشخص هستند و از عضویت خود در این جامعه آگاهی

دارند(همان:۱۸). البته، آنچه که این تعریف را به چالش می‌کشد آنکه نوع رویکرد به گذشته در انواع ملی‌گرایی یکسان نیست. برای مثال، درحالی‌که ملی‌گرایی آلمانی متعاقب جنگ جهانی دوم بر گذشته و عناصر برآمده از آن چون نژاد تاکید داشت، ناسیونالیسم در انگلستان و آمریکا بیشتر عملگرا و معطوف به واقعیت‌های وطن در زمان حال بود. در نهایت باید به تفاوت دو مقوله ایران باستان‌گرایی و تاریخ ایران باستان نیز توجه کرد. برای اساس که: تاریخ ایران باستان به تبیین و بررسی علمی و مستند ایران باستان می‌پردازد تا زوایای مثبت و منفی این دوره را روشن نماید، اما باستان‌گرایی استفاده ابزاری از تاریخ ایران باستان به شکلی واقعی یا خیالی برای دست‌یابی به اهداف خاص به حساب می‌آید.

۳- جامعه ایرانی: مفاهیم وطن و تاریخ

تنوع اقلیم طبیعی ایران در قالب مناطق بیابانی، دشت‌ها و مناطق کوهستانی و افزون بر آن، فقدان راه‌های ارتباطی مناسب که پیوند مناطق مسکونی غالباً جدا افتاده از یکدیگر را تا این اواخر دشوار ساخت، تأثیرات اساسی بر روند تاریخی جامعه ایرانی گذاشت. این وضعیت، گذشته از آنکه زمینه نوعی استقلال را در هر ناحیه و حتی هر دره‌ای فراهم آورده بود تا حدی مانع از پیوستگی حیات اجتماعی و فرهنگی در گستره سرزمینی گردید، در نهایت مفاهیمی چون وطن مشترک را نیز به چالش کشید.

در باب ساکنان ایران باید گفت، بخش عمده ساکنان این سرزمین، زندگی ایلیاتی داشتند و در قالب چندین قبیله‌ای کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین با لهجه‌ها و سنن متفاوت تنها نسبت به قوم و قبیله خود تعلق خاطر داشتند. روستائیان، مهم‌ترین ساخت جمعیتی ایران نیز در روستاهای پراکنده با عادات و سنن خاص خود می‌زیستند و چندان‌تصوری از ایران به عنوان کشور مشترک نداشتند. در زمینه شهرنشینی، بخش کوچکتر جمعیت ایران (فوران، ۱۳۸۳: ۲۰۷) باید توجه داشت که هرچند برخی شهرها با شاخصه‌هایی چون بازار، میزان جمعیت، حاکم‌نشین بودن و

حضور رهبران متنفذ مذهبی از روستا متمایز می شدند، اما به نظر می رسد دست کم در زمینه های، فرهنگی، فکری و نظایر آن کارکردی مشابه با روستا داشتند (اولویه، ۱۳۷۱: ۸۴).

براین اساس، در جامعه ایرانی سده نوزدهم بسان بسیاری از جوامع دیگر، مفهوم کشور در معنای وطن مشترک بیشتر باشهر و محل سکونت پیوند خورده بود (مالکوم، ۱۳۹۴: ۶۵). شاید این توصیف از جامعه و حکومت در عصر قاجار که «ایران نه یک دولت است و نه یک ملت بلکه ترکیبی شگفت از هرج و مرج و خودسری فتودالیسم آمیزه ای ناپایدار از قبایل و عشایر خانه بدوش و کشاورزانی که به زحمت روی زمینی مستقر شده اند (برار، ۱۳۵۵: ۱۴) تاحدی فضای بحث را روشن نماید.

هرچند سه بخش عمده جمعیت یعنی عشایر، روستائیان و شهرنشینان از طریق اطلاعات تاریخی روشمند و علمی، خود آگاهی تاریخی نداشتند با اینهمه، گاهی از طرق مختلف مثلاً خواندن اشعار حافظ و بویژه با خواندن پر آب و تاب داستان های حماسی شاهنامه که اطلاعات آن بنا به ماهیت اسطوره ایش کاملاً منطبق بر واقعیت تاریخی نبود، به گونه ای با گذشته اسطوره ای خود ارتباط برقرار می کردند (بنجامین، ۱۳۶۳: ۲۳۴ و ۱۳۰). تحت چنین شرایطی نخبگان غرب آشنا در صدد برآمدند با برقراری پیوند اقوام مختلف با گویش ها، آداب و سنن متفاوت، آنها را در قالب کشور و وطن مشترک در مفهوم جدید با هم متحد سازند و یکی از ابزارهای آنها برای دستیابی به این مهم ملی گرایی بود.

۴- زرتشتی گری باستان گرایی

همانطور که پیش از این ذکر شد، ایران اواسط سده نوزدهم شاهد ورود مفاهیم نوین ملت، ملت گرایی و نیز اطلاعاتی پیرامون تاریخ ایران باستان از اروپا و به موازات آن باستان گرایی بود. در این میان، زرتشتی گری گذشته از آنکه خود به عنوان تنها سند زنده بازمانده از دنیای باستانی، تدریجاً به عنوان رکن مهم در نگرش باستان گرایی مطرح می شد، در رواج آن هم نقش مهمی ایفا کرد.

در پی سلطه انگلیسی‌ها بر هند، پارسیان ساکن آن سرزمین ضمن همکاری با انگلیسی‌ها با استقبال از رهاوردهای مدرنیته غربی از جمله در زمینه اقتصادی و آموزشی در سده نوزدهم به اقلیتی ثروتمند و تحصیل کرده مبدل شدند. آنها، همچنین توانستند به کمک مطالعات سنتی و نیز ارتباط با مستشرقان اروپایی گام‌های اساسی در زمینه مطالعات دینی، زبان پهلوی و اوستایی بردارند (ساجدی، ۱۳۸۷: ۱۱) که این خود سرمنشا تحولات اساسی در زمینه مطالعات ایران باستان گردید. البته، این مطالعات با خورشیدجی رستم‌جی کاما (۱۹۰۹م) و شاگردانش شکلی نو و دانشگاهی یافت (کای بار، ۱۳۴۸ ش: ۳۶).

از دیگر تحولات عمده در جامعه پارسیان هند سده نوزدهم پیدایش نوعی جنبش ملی‌گرای مذهبی بسیار نیرومندی بود که با اقداماتی چون ساخت و تعمیر بناهای مذهبی، برجسته کردن نمادهای دینی چون تعمیر و تاسیس دخمه‌ها، نمادهای فروهر و نظایر آن در صدد احیای دینی نیز بر آمد (همان: ۱۴۵).

در چنین شرایطی، مقارن عصر ناصری، مناسبات گسترده پارسیان هند با زرتشتیان ایران برقرار گردید و مانکجی اولین نماینده انجمن اکابر پارسیان هندوستان به ایران آمد. او به پشتوانه ارتباطش با انگلیسی‌ها و پرداخت پیشکشی فراوان به کارگزاران حکومتی (بنجامین، ۱۳۶۳: ۲۶۹) گذشته از تلاش برای بهبودی وضعیت زرتشتیان ایران در تداوم جنبش ملی‌گرا و احیاکننده زرتشتی‌گری هندوستان در جوامع زرتشتی نشین ایران گام‌های اساسی برداشت. در این راستا، با اقداماتی چون تعمیر واحداث دخمه‌ها، آتشکده‌ها، زیارتگاه‌ها و نیز رونق بخشیدن به مراسم‌ها و آیین‌های زرتشتیان نظیر جشن‌های گهنبار و سده کوشید هویت آنان را به عنوان اقلیت، پررنگ سازد (شهمردان، ۱۳۶۱: ۲۹۱).

مانکجی در کنار تلاش برای احیای زرتشتی‌گری و انجام اصلاحاتی جهت مطابقت آن با مقتضیات عصر جدید، در راستای برجسته ساختن شکوه ایران باستانی بر بنیاد کیش زرتشتی با پیشروان باستان‌گرایی ارتباط برقرار کرد. آخوند زاده از جمله پیشگامان این نگرش ضمن آنکه

در نامه هایش به مانکجی، خود را از پارسیان می‌داند، به تندی از اسلام به عنوان دین بیگانه یاد می‌کند و در زمینه جایگاه ایران باستان نیز با او تبادل نظر می‌نماید (آدمیت، ۱۳۴۶: ۳۳۶ و ۲۶۹). اردشیر جی ریپورتر از دیگر نمایندگان انجمن اکابر هندوستان در ایران که دارای لیسانس تاریخ باستان از دانشگاه بمبئی بود، چندی به عنوان معلم تاریخ ایران باستان در مدرسه علوم سیاسی مشیرالدوله به فعالیت پرداخت. او ضمن پرورش شاگردانی که بعدها وارد سیاست شدند به احیای موارث باستانی علاقه و اهتمام بسیاری داشت. ریپورتر که با خاندان فروغی دوستی تنگاتنگی داشت ضمن مطالعه و شناخت قبایل و طوایف ایران و نگاشتن مطلب در برخی روزنامه‌ها از جمله پرورش به تبلیغ باستان‌گرایی نیز پرداخت (آبادیان، ۱۳۸۳: ۱۴۶).

از دیگر اقدامات او حضور در رویدادهای انقلاب مشروطیت و عضویت در انجمن مخفی در کنار چهره‌هایی چون ملک المتکلمین و سید جمال واعظ بود (موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۸: ۱۴۱). گذشته از ریپورتر زرتشتیان سرشناسی چون ارباب جمشیدیان مالک تجارخانه جمشیدیان و ارباب پرویز شاهجهان مالک تجارخانه جهانیان با دادن پول و اسلحه مجاهدان مشروطیت را یاری می‌رساندند (رحیم زاده، ۱۳۶۳: ۲۹۷-اشیدری: ۲۴۳). هرچند در انقلاب مشروطیت زرتشتیان دارای نماینده‌ای در مجلس شدند و اصل هشتم قانون اساسی که همه مردم ایران را در برابر قانون متساوی الحقوق می‌دانست حاصل تلاش‌های آنها بود (یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ، ۱۳۵۵: ۱۲۹) با اینهمه، بزودی زرتشتیان از مشروطیت که اهداف آنها را تامین نکرده بود، سرخورده گشتند.

متعاقب انقلاب مشروطیت و درشرایطی که غالب ایرانیان به دنبال حکومت متمرکز و کارآمد بودند (کدی، ۱۳۶: ۱۳۸۷) زرتشتیان سرخورده از انقلاب مشروطیت و حکومت قاجار که به دلیل ضعف و عدم تمرکز قادر نبود امتیازاتشان نظیر لغو جزیه و غیره را به شکلی روان در ایالات اجرا کند، متمایل به یک حکومت مقتدر کرد. اردشیر ریپورتر در جریان ملاقات هایش با رضاخان که اندکی قبل از سلطنتش رخ داد در کنار تحلیل شرایط سیاسی و اجتماعی ایران به تاریخ ایران باستان نیز پرداخت. ظاهراً اهتمام او براین بود تا ضمن پرداختن به شکوه و عظمت ایران باستان

او را متقاعد کند که فرهنگ و تمدن فرهنگ واقعی ایران در این عصر تجلی یافته است « (موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۲: ۱۳۷۸/۱۴۸-۱۵۳).

زرتشتیان که در دوره رضاخان مورد توجه حکومت قرار گرفتند (بلوشر، ۱۳۶۳: ۲۹۶) ازدو سو در ناسیونالیسم مبتنی بر باستان‌گرایی نقش ایفاء کردند: از سویی طیف نو‌گرای زرتشتی ضمن تداوم اصلاحات در زرتشتی‌گری، با رسیدگی به معابد و آتشکده‌ها و تاکید بر جشن‌های سده و غیره توانست در جهت جذاب جلوه‌گر کردن این آیین به عنوان رکن اصلی ایران باستانی گام بردارد. ازدیگر سو، زرتشتیان در قالب افرادی چون ارباب کیخسرو و شاهرخ در روندا حیای میراث باستانی و البته ترویج باستان‌گرایی رضاخان را یاری کردند.

۵- باستان‌گرایی و ملی‌گرایی از عصر ناصری تا مشروطیت

در زمینه تعلق خاطر خاص به ایران پیش از اسلام نخست آرای پژوهشگران اروپایی حائز اهمیت هستند که حاصل پژوهش‌های آنان نشان داد که ایران در این دوران، شاهنشاهی‌های بزرگی به خود دیده است. با اینهمه، ظاهراً تفکر باستان‌گرایی در میان ایرانیان، در اروپا و توسط فردی به نام حسین فلی آقا تحصیل کرده پاریس مجال بروز و ظهور یافت. نامبرده اعراب را دشمن ایران و ایرانیان می‌دانست و به ستایش آیین زرتشتی پرداخت (آدمیت، ۱۳۷۵: ۲۵۲). در ایران، به تدریج چند نویسنده عهد قاجار شروع به صحبت از گذشته «درخشان» و «باشکوه» ایران پیش از اسلام کردند (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۹۶: ۱۲۹). از جمله این نویسندگان آخوندزاده و کرمانی بودند که تحت تاثیر شرق‌شناسان به شناختی هرچند اولیه از ایران باستانی دست یافتند و آن را دستمایه نگرش باستان‌گرایی خود ساختند. آخوندزاده را می‌توان از جمله نخستین کسانی دانست که نه تنها به تبعیت از اروپائیان اعتقاد داشت در ملی‌گرایی باید به جای دین بر عناصری چون نژاد، تاریخ و قومیت تاکید کرد، بلکه در پیوند ایران باستان‌گرایی با ملی‌گرایی هم نقش اساسی ایفا کرد. از دید او، باید به موازات کنار گذاشتن دین اسلام و تضعیف آن، با سوق دادن

علائق مردم به ایران باستان احساسات ملی را برانگیخت و تخم وطن پرستی را در دل های ایشان کاشت (مددپور، ۱۳۷۲: ۲۴۴-۲۴۵).

از آنجایی که در تاریخ نگاری دوره قاجار هنوز اطلاعاتی از حکومت های باستان از جمله ماد وهخامنشی وجود نداشت و از سویی قالب اسطوره ای برای ملی گرایی مناسب تر است، باستان گرایی آخوندزاده بر دوره اساطیری شامل شاهان پیشدادی، کیانی و اطلاعات سطحی و ناچیز از ساسانیان متکی شد. براین اساس، در آغاز مکتوباتش چنین می نگارد: «ای ایران، کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسپ و انوشیروان و خسرو پرویز میبود» و بدینسان حسرت شکوه از دست رفته این دوران را می خورد. با اینهمه، به رخ کشیدن شکوه باستانی درقبال موفقیت های متنوع و علمی و فن آوری غرب که از کارکردهای مهم باستان گرایی بعد از اوست در آثارش دیده نمی شود. به همین دلیل، در جایی اشاره می کند که آن شوکت و عظمت در برابر تمدن مدرن غرب «به منزله شمعی است درمقابل آفتاب»، اما در قیاس با اوضاع زمانه اش «مانند نور است در برابر ظلمت» (آخوندزاده، ۱۳۵۰: ۱۶).

آخوند زاده ضمن طرح مشکلات زمانه با انعکاس دستاوردهای غرب جدید در آینه ایران باستان و با ارائه تصویر آرمانی در قالب طرح مواردی چون عدالت شاهان، نظم و تمرکز، مالیات های منظم، راههای منظم، بیمارستان های مجهز در ایران باستانی می کوشد ایده آل های مدنظرش را به مخاطبانانش بفهماند. او که علما و اسلام را مسئول رواج تفکرات سنتی و نیز مانع رواج نوگرایی در ایران می داند، سرانجام با معرفی اعراب و اسلام به عنوان عامل بدبختی ایران، بزعم خود تیشه به ریشه می زند (آخوندزاده: ۳۲ و ۳۱). همچنین، ضمن انتقاد از اسلام به عنوان سرچشمه فکری روحانیون، علاقه اش به کیش باستانی ایران یعنی آیین زرتشتی و زرتشتیان را نیز پنهان نمی دارد (آخوندزاده: ۲۱۴).

در نهایت، او که هدف اصلیش نوسازی ایران بر پایه الگوهای غربی است چون در باستان گرایی طرح عملی جهت حل مشکلات نمی یابد و از طرفی با این واقعیت که اسلام دین اکثریت مردم ایران و ممالک همجوار است راه چاره را بتاسی از غرب در اصلاح دین اسلام دانسته تا تضادی با مدرنیسم نداشته باشد (همان). متاثر از آخوند زاده شاهزاده قاجاری جلال الدین میرزا نیز در

آثارش چون نامه خسروان و دیگر نوشته‌هایش به ترویج باستان‌گرایی پرداخت و از جمله خواستار احیای زبان فارسی و کنار گذاشتن واژه‌های عربی از آن گردید.

میرزا آقاخان کرمانی، از دیگر اندیش‌ورزان این دوره است که ملی‌گرایی را یکی از عوامل نجات بخش ملت ایران می‌دانست (اکبری، ۱۳۸۴: ۷۵-۷۶). میرزا آقاخان، در سه مکتوب از آخوندزاده تأثیرمی‌پذیرد، اما برخلاف آخوندزاده تا آخر بر مخالفتش با اسلام باقی می‌ماند. همچنین اگر باستان‌گرایی آخوندزاده در صدد است با ارائه نمونه آرمانی به نقد شرایط روز پردازد، باستان‌گرایی میرزا آقاخان اصالت بیشتری دارد و می‌کوشد با انعکاس رهاوردهای غرب در آن، ملی‌گرایی مبتنی بر باستان‌گرایی را به عنوان نوعی ایدئولوژی جایگزین اسلام مطرح سازد.

براین اساس، میرزا آقاخان ضمن نقد اوضاع جامعه زمانه اش، همه مشکلات سیاسی و اجتماعی و نیز از دست رفتن خصائل نیکوی ایرانیان را ناشی از حمله اعراب و در نتیجه اسلام می‌داند. باستان‌گرایی او تا آنجا پیش می‌رود که حتی معتقد است اندام و شکل فیزیکی ایرانیان در باستان بسیار زیبا و شکیل بود، اما با آمدن اعراب و اسلام چهره‌ها زرد، خمیده و بسیار زشت شده‌اند (میرزا آقاخان کرمانی، بی تا: ۱۳۰ و ۱۸۱). او به بحث نژاد که از نمادهای ملی‌گرایی افراطی گذشته‌گرا هست نیز توجه می‌کند و معتقد است از ظاهر، رنگ و خون افراد می‌توان فهمید که وحشی یا متمدن هستند (همان: ۱۹).

خلط باستان‌گرایی که دارای جنبه‌های احساسی و گاه خیالی بود با تاریخ ایران باستان و مستندات آن را در سه مکتوب میرزا آقاخان بخوبی می‌توان دریافت. برای مثال، در جایی خطاب به جلال الدوله اشاره می‌کند که در دوران باستان «خطوط بیچاره ایرانیان در کمال وضوح بود و با حروف مقطع از چپ به راست به آسانی نوشته می‌شد» و می‌نویسد تازیان آن را سخت و دشوار ساختند (همان: ۲۳۷) این در حالی است که بنا به اجماع متخصصان، خطوط باستانی به خصوص خط پهلوی ساسانی با وجود هزوارش‌های متعددش خطی بسیار دشوار بود.

همچنین، تصویری که تحت تاثیر اروپای اواسط سده نوزدهم از برابری زنان و برخورداری آنها از علم و دانش در ایران باستان ارائه می دهد (کرمانی: ۱۳۰) با اطلاعات ناچیز تاریخی ما از ایران باستان مطابقت ندارد. برای مثال، متون دینی این دوره در زمینه اجرت پزشکان در معالجه زنان (وندیداد، ۱۳۹۲: ۱۰۸) حکایت از نابرابری طبقاتی زنان در جامعه آن زمان دارد. این دعوی او که «زنان را در بیمارستان های مخصوص که خدمه اش زنان بودند» مداوا می کردند (کرمانی: ۱۲۲) نیز با داده های تاریخی و ساختار ایلی - روستایی ایران باستان مطابقت ندارد. برای مثال، زن مزدپرستی که فرزند مرده دنیا می آورد باید او را در مکانی دور افتاده قرار دهند و گرداگرد او را باخشت یا کلوخ بالا می آوردند... (وندیداد: ۷۸).

البته، باستان گرایی دلایل دیگری نیز داشت، از جمله آنکه ایرانیان در طول تاریخ با مهاجمانی اغلب دامدار برخورد کرده بودند که برغم گذاشتن تاثیراتی، در نهایت مقابل فرهنگ و تمدن ایرانی سر تسلیم فرود آوردند، اما ماجرای غرب جدید و رهاوردهای متنوعش که هر روز ابعاد جدیدتری از آن ظاهر می گردید، تاحدی تفاوت داشت. بنظر می رسد باستان گرایی و گرایش مطلق به یک دوره با شکوه در تاریخ کهن تاحدی جهت پرنمودن خلاء و کمبودهای ناشی از برتری غرب در برخی زمینه ها نیز بود.

یک سیاح ایرانی پس از مشاهده فن آوری و دیگر رهاوردهای غربی در هند تحت سلطه انگلستان می نویسد «اگر شخص برود مملکت فارس، تخت جمشید و صنایع ده هزار ساله ایران را از روی دقت نگاه کند، می بیند تمام صنایع و بدایع اختراعات اهل فرنگستان و قوانین آنها از روی نقشه قدیم مملکت ایران بوده است درشکه، کالسکه خط راه آهن، سیم تلگراف، تلفون در صفحه سنگ های تخت جمشید آشکار است». او در ادامه مینویسد انگلیسی ها به فارس آمده و با صرف مبالغی از تمام بناها و صنایع قدیم ایران عکس ها و نقشه هایی تهیه کرده و از همان نقشه مشغول ساختن صنایع می باشند» (حجازی، ۱۳۷۹: ۳۳۰) البته این پدیده منحصر به ایران نبود اروپای شرقی، مناطق دیگر خاورمیانه نیز در برابر موفقیت های غرب در عرصه صنایع و علم و غیره از این طریق خود را توجیه می کردند (هاکس، ۱۳۶۸: ۱۷).

۶- جریان ملی‌گرای معطوف به زمان حال

در مقابل نگرش ملی‌گرای متکی به باستان‌گرایی، جریان دیگری هم بود که چندان باستان‌گرا نبود. از جمله نمایندگان این طرز تفکر ملکم خان بود که گاه پدر تئوریک شبه روشنفکری مدرن ایران نیز خوانده می‌شود. او ضمن توجه به ملی‌گرایی در مسیری متفاوت با آخوندزاده ضمن تاکید بر ره آورده‌های غرب چون علم، فن آوری، آدمیت یا انسان‌گرایی در عین حال به سبب آگاهی از عمق رسوخ اسلام در جامعه ایرانی خود را پایبند به اسلام معرفی کرد (کسرای، ۱۳۸۴: ۲۸۱). البته او از اسلامی صحبت می‌کند که توجیه‌کننده و دربردارنده نگرش‌های متنوع مدرنیته باشد و آنها را در قالب تفاسیر دینی و مشابهت‌سازی با اسلام به توده‌های عمدتاً دیندار منتقل کند. سوای نوع نگرش ملکم خان به اسلام، شخصیت عمل‌گرای او و نیز تاکید به حل مشکلات از طریق اخذ دستاوردهای غرب و این اعتقاد که اوضاع ایران همواره بر این منوال بوده (ملکم خان، ۱۳۲۷: ۱۱۳)، باعث شد تا چندان در گیر باستان‌گرایی نشود.

اندیشه‌ورز عمل‌گرای دیگر که به ملی‌گرایی اهتمام می‌ورزد، عبدالرحیم طالبوف بود که در کتاب «مسالك المحسنين» مفهوم وطن را در فضاهای زیستی اعم از شهر، روستا و ایل ایرانی ترسیم می‌کند و در قالب آن روحیه‌ها، رفتارها و پندارهای اجتماعی و نیز هنجارها و مناسبات اجتماعی و نهادهای اداری، بی‌قانونی، بی‌عدالتی، مسؤولیت‌گریزی حکومت، آلودگی و درهم‌ریختگی شهرها، ویرانی و رهاشدگی روستاها، تنگ‌دستی ایلات و نابسامانی و ناامنی همگانی و غیره آن را توصیف می‌کند (طالبوف، بی تا: ۱۱۰ و ۱۷۲). ملی‌گرایی معطوف به حال طالبوف فارغ از وضعیت گذشته تاریخی کوشیده راه حل عملی برای مشکلات وطن ارایه نماید (جمالزاده، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

زین‌العابدین مراغه‌ای از دیگر اندیش ورزان عصر قاجار در اثرش به نام سیاحتنامه ابراهیم بیگ شرح مبسوطی از مشکلات سیستم حکومتی، راهها، آموزش و ظرفیت‌های استفاده نشده ایران برای پیشرفت ارائه کرده است. او که در سیاحت نامه اش «در هیچ یک از بلاد ایران اثری از

ترقیات و تمایل به تمدن نمی بیند (سیاحتنامه: ۱۸۹) مفهوم «وطن» و «وطن پرستی» را زیاد مطرح می کند، اما مفهوم وطن در آمیخته با افتخارات گذشته باستانی نیست بلکه مفهومی در حال دارد. از دید او تیره روزی و عقب ماندگی، فقر و مشکلات وطن، دل هر وطن پرستی را به درد می آورد (سیاحتنامه، ۱۳۶۲: ۲۲۲).

در جریان انقلاب مشروطیت مفاهیمی چون «میهن پرست»، «مشروطه خواه»، «ملی» و «ناسیونالیست» کاملاً رواج یافت. به دنبال تاسیس عدالت خانه و به هنگام بازگشت مهاجرین از حرم عبدالعظیم گروهی از مردم فریاد زدند: «زنده باد ملت ایران» و این نخستین بار بود که مردم از ملت نام بردند. به گفته ناظم الاسلام کرمانی: «این مجلس و این روز اول مجلس، اول روزی بود که صدای زنده باد ملت ایران به آسمان می رفت و تا به امروز اهل ایران جرات نداشتند که علناً بگویند زنده باد ملت ایران» (کرمانی، ۱۳۶۲: ۲ / ۳۶۴).

بنابه یک گزارش: «در سراسر مبارزه، ایرانیان آگاهانه برای موجودیت خود به عنوان یک ملت جنگیده اند و بدین لحاظ حزب مشروطه یا مردمی را به درستی می توان ملی گرا نامید و البته: «حزبی که با واژگان ملی گرا، مشروطه خواه و مردمی نامیده می شود، اساساً حزبی میهن پرست و خواستار پیشرفت، آزادی، تساهل و برتر از همه استقلال ملی و ایران برای ایرانی است.» (براون ۱۳۷۶: ۱۸ - ۱۹).

ملی گرایی که در مشروطیت مطرح گردید دست کم از منظر تئوریک متعادل ترین نوع خود بود گذشته از آنکه قالب سنتی رعیت-پادشاه را به چالش کشید با طرح حق حاکمیت از سوی ملت مقوله حاکمیت ملی را نیز مطرح ساخت. همچنین، هر چند از طریق مواردی چون حاکمیت قانون، زبان مشترک و نمادهای چون پرچم رسمی کوشید تا نوعی ملت سازی نماید، اما متعرض تنوع فرهنگ های اقوام و گروه های مختلف نشد.

در نهایت، هر چند دو نگرش ملی گرای ذکر شده یعنی باستان گرا و معطوف به حال وجوه مشترکی داشتند که از جمله مهمترین آنها اعتقاد به نظام مشروطه بود، اما به نظر می آید انقلاب مشروطه دست کم از منظر ملی گرایی بیشتر با نگرش جریان دوم سنخیت داشت و تنها بعد از

ناکامی انقلاب مشروطیت و شکل‌گیری حکومت رضاشاه بود که جریان ملی‌گرایی باستان‌گرا منتهای مردم‌سالاری به‌گفتمان مسلط تبدیل شد.

۷- ملی‌گرایی باستان‌گرا و خیزش دوباره در عصر پهلوی اول

مقارن روی کار آمدن رضاشاه ناسیونالیسم مبتنی بر باستان‌گرایی توسط طیفی از نخبگان شامل روزنامه‌نگاران، شاعران، ادیبان و غیره به خصوص حول محور نشریات و روزنامه‌هایی چون فرنگستان، ایرانشهر، تجدد و غیره با مطرح ساختن اسلام به عنوان دینی بیگانه و لزوم پیراستن فرهنگ ایرانی از عناصر فرهنگ‌های دیگر به خصوص عربی و نیز لزوم محو کردن تفاوت‌های قومی مطرح گردید. حاصل این پویش نخبگان آنکه زمینه‌های لازم را برای ظهور یک حکومت مقتدر با پشتوانه ناسیونالیسم باستان‌گرا فراهم ساخت. گذشته از روشنفکرانی که برای تحقق اهداف خود به چهره‌ای اقتدار‌گرایان داشتند، رضاشاه آرام آرام کوشید تا با چرخش به سوی ملی‌گرایی هم به خواسته نخبگان پاسخ مثبت دهد و خود را به عنوان پادشاهی مطرح سازد که ماموریت بازگرداندن جلال و شکوه ایران را دارد و هم آن را مبنایی برای مشروعیت اقتدار و اقدامات خود قرار دهد.

شاید این یک قاعده کلی باشد هنگامی که پیوندهای محکم میان ملی‌گرایی و حاکمیت مردم، دموکراسی و همسان‌سازی فرهنگی امکان‌پذیر نباشد کاربرد ملی‌گرایی توسط حکومت‌های فردگرا توجیه‌پذیر می‌شود. براین اساس، شکست ملی‌گرایی معتدل مشروطیت که دست کم به لحاظ آرمانی به دنبال تحقق آزادی، حاکمیت قانون و گردهم آمدن همه اقوام ایرانی باعلاق مختلف بود راه را برای ملی‌گرایان باستان‌گرا در کنار استبداد هموار کرد. گذشته از این، به نظر می‌رسد تحولات ایران متعاقب جنگ جهانی اول و گسترش جریان‌های تجزیه طلب و خطر از دست رفتن «وطن» نیز در بروز موج ملی‌گرایی نقش اساسی داشت.

نکته قابل توجه آنکه ایدئولوژی تمرکز طلب، ملی گرا و مدرن گرای عصر پهلوی نقطه مقابل دوره قاجار به حساب می آید که بر اساس خودمختاری ایلات، شکاف های قومی و سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن استوار بود. غربی شدن شدید و باستان گرایی در مقابل تاکید بر سنت های اسلامی و نظام تمرکز گریزانه قاجار قرار می گرفت که از دید رضاخان و بسیاری از نخبگان موجب درماندگی ایران بود. در حالیکه پی در پی از شکوه و عظمت و دستاوردهای ایران باستان سخن به می آمد سلسله قاجار با آداب و سنن اسلامی مسئول زوال ایران قلمداد شد (کدی، ۱۳۸۱: ۱۵۰).

بهر حال، رضاخان پس از رسیدن به سلطنت، عنوان «پهلوی» را برای خانواده خود و سلسله جدید انتخاب کرد تا بیانگر پیوندش با گذشته باستانی باشد (کازاما، ۱۳۸۰: ۵۳). همچنین گذشته از آنکه در مراسم تاجگذاری کوشید از شیوه شاهان باستان تقلید کند، سعی نمود تا آگاهی شخصی خود را از تاریخ و شرایط جغرافیایی و اجتماعی ایران بالا ببرد. در این راستا، هفت نفر را مسئول کرد تا طی جلساتی در زمینه های مختلف او را آموزش دهند از جمله این افراد دبیر اعظم بهرامی بود که به شاه تاریخ و جغرافیا یاد می داد. داستان های شاهنامه و اشعار میهنی منتسب به آن نظیر «گر سربه سرتن به کشتن دهیم به از آن که کشور به دشمن دهیم» بسیار مورد علاقه شاه بود (مکی، ۱۳۸۰: ۱۸۸) از جمله افرادی که با قصص و حکایات تاریخی و خواندن اشعار مهیج میهنی تاثیر زیادی بر شاه گذاشت شیخ الملک اورنگ بود. این جلسات به قدری برای رضاخان اهمیت داشت که سر ساعت در آن حاضر می شد (طلوعی، ۱۳۷۲: ۳۵۰).

از آنجایی که ملت سازی به یک ایدئولوژی نیاز داشت تا شور و احساسات میهنی را ایجاد کند این ملی گرایی بر نمادها، اسطوره ها، شکوه و عظمت واقعی یا خیالی گذشته باستانی استوار گشت. از جمله این نمادها عنصر نژاد، خون مشترک یا خویشاوندی بود که در کشورهای دیگر نیز استفاده شده بود. برای مثال در چین، حزب کمونیست از تمامی هموطنان و «تک به تک فرزندان غیرتمند هوانگ تی» امپراتور افسانه ای چین می خواهد در مبارزه ای هماهنگ مشارکت جویند (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۶۹).

آریا‌گرایی که میراث زبان‌شناسی و ایران‌شناسی نژاد محور آلمانی بود در قالب‌هایی چون «ما همه از تبار آریاییم»، «پدر در پدر آریایی نژاد» ضمن تاکید بر تبار مشترک به ترویج باستان‌گرایی بر اساس نژاد آریا پرداخت (امینی، ۱۳۸۸: ۲۷۲). هرچند مفاهیمی چون نژاد، خون مشترک و نژاد خالص آریایی بودن امروزه مورد نقد واقع شده است (کاتم، ۱۳۹۶: ۲۹)، اما باید توجه داشت این نوع ملی‌گرایی برای ایجاد همدلی و هیجان عاطفی برای یکپارچه سازی مردم برغم وجود تفاوت‌های آنها، بیشتر بر ابعاد احساسی و نه لزوماً عقلانی و واقعی استوار بود.

در عرصه «زبان» که از ارکان ناسیونالیسم محسوب می‌شد تلاش‌های خودجوش و پراکنده که بعد از مشروطیت در جهت سره‌سازی زبان فارسی و عاری ساختن آن از لغات بیگانه عربی و ترکی صورت گرفته بود، دنبال گردید (روستایی، ۱۳۷۲: ۲۹-۴۵). در شرایطی که وزارت معارف در سال ۱۳۱۳ ش کوشید به شکلی منطقی با ایجاد گروه‌های تخصصی واژه‌های فارسی جدید را جایگزین لغات خارجی کند ناگهان وزارت جنگ شروع به واژه‌سازی کرد و کسانی چون ذبیح‌الله بهروز و نیز ارباب کیخسرو و شاهرخ از زرتشیان سرشناس و پرنفوذ لغاتی چون «ارتش» و «بزرگ ارتشتاران» را جایگزین کلمات قبلی ساختند. سرانجام برای نظم بخشیدن به مقوله لغات جایگزین، فرهنگستان شکل گرفت. هرچند پیشنهاد لغات جایگزین توسط آن‌گاه مورد مورد تمسخر واقع شد با اینهمه واژگان زیادی نظیر بلدی به «شهرداری» نظمی به «شهربانی» والی به «استاندار» و... تغییر کرد (مکی: ۱۳۸۰: ۲۳۴/۵)

ضرورت استفاده از اسطوره‌ها و حماسه‌های نیاکان در تهییج همگانی باعث شد تا توجه خاصی به شاهنامه به عنوان میراث باستانی گردد. در درجه اول تلاش شد با تاکید بر اشعاری منتسب به شاهنامه با مطلع «چو ایران نباشد تن من مباد» و یا «اگر سر به سرتن به کشتن»، وجه میهن پرستی شاهنامه تقویت و مورد استفاده قرار گیرد. گذشته از برگزاری هزاره فردوسی و ساخت بنایی در خور برای این شاعر حماسه سرای در طوس، رضاخان که به قولی «تجدید

دوره باستانی را در وجه نظر» داشت شخصا به اشعار فردوسی نیز علاقه خاصی داشت (مکی، ۱۳۸۹: ۲۰۴)،

در شرایطی که تمسک به ایران باستان توسط روزنامه‌ها، نویسندگان، شاعران، روشنفکران دنبال می‌شد، در راستای زدودن آثار و علائم فرهنگ اسلامی-عربی و ایجاد هویت مستقل ایرانی تقویم مستقل ایرانی در سال ۱۳۰۴ش، تبدیل ماههای سال به نام‌های باستانی و جایگزینی نام ایران به جای پرشیا در سال ۱۳۱۳ صورت گرفت (کسرابی، ۱۳۸۴: ۴۲۲). از دیگر اقدامات عمده در راستای ایجاد وحدت و یکپارچگی اجتماعی در هم‌کوبیدن ایلات و عشایر بود. توضیح بیشتر آنکه هر چند ایلات و عشایر همواره از مرزهای ایران دفاع کرده بودند، اما از دید جریان ملی‌گرا، ایلات اسباب رنج و زحمت دائمی مردم شهر و روستا و نیز مانع بزرگی برای یکپارچه شدن جامعه ایرانی به حساب می‌آمدند. گذشته از آن، بافت قدیمی شهرها و از جمله مکانهای مذهبی- سنتی که با بافت نوین شهری همخوانی نداشت، تخریب گردید (کاتم، ۱۳۹۶: ۲۵ و ۶۲). از دیگر اقدامات انجام شده در این دوران تشکیل سازمان پرورش افکار برای ترویج رویکرد ملی‌گرایی و باستان‌گرایی و از آن مهمتر به خدمت گرفتن تاریخ‌نگاری جهت مطرح ساختن دوره ایران باستان به عنوان یک عهد آرمانی و باشکوه بود که اینک بعد از یک وقفه تاریخی در حکومت رضاه شاه به نوعی تجدیدگردیده بود.

محرك دیگر جنبش ملی‌گرایی، خشم و شرمندگی ناشی از انحطاط فرهنگی، عقب‌ماندگی اقتصادی و ناتوانی سیاسی بود که دستاوردهای واقعی یا خیالی ایران باستان آن را التیام می‌بخشید. این ملی‌گرایی، در شرایطی که از بابت مردم عادی و رفتارشان و اینکه اروپاییان با نگاه به آنها چه تصویری درباره ما خواهند داشت خجالت زده بود با تبلیغات پرسروصدا درباره کورش و داریوش، انوشیروان، نژاد آریایی (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۲۳۷) سعی در ایجاد غرور ملی و جاهت بین‌المللی کند.

بنا به یک نظر درست است که کشور توسعه نیافته مسحور پیشرفت‌های غرب می‌شود و قصد دارد از رهاوردهای آن بهره‌برد، اما به دلیل موانع داخلی یک دوگانگی پیش می‌آید یکطرف استفاده می‌کند و از طرف دیگر، ضمن رقابت، دنبال هویت سازی مجزا برای خودش است (گی

روشه، ۱۳۶۶: ۲۵۹). بر این اساس، در زمینه غرب حکومت پهلوی با بزرگداشت ایران پیش از اسلام سعی کرد منشاء اروپایی بسیاری از اقدامات انجام شده را پنهان کند. به بیانی هم از رهاوردهای غربی در عمل استفاده می‌کرد و هم کوشید به کمک شکوه باستانی با آن همچشمی نماید.

می‌توان گفت، هرچند جامعه سنتی از تنوع فرهنگی و ارزش‌ها برخوردار است، اما در ملی‌گرایی باستان‌گرا گرایش‌ها و تمایل‌های قومی بیهوده اند و همه باید در کلیت بزرگتر به نام ملت هضم و یکپارچه شوند. ملت باید در خدمت دولت باشد که کانون نهایی وفاداری فرد نیز محسوب می‌شود. همچنین، رضاشاه از ملی‌گرایی متکی بر باستان‌گرایی به صورت ابزاری برای مشروعیت‌یابی و پیش‌بردن سیاست‌های جاه‌طلبانه‌اش در جهت ایجاد ملتی یکپارچه و تابع بهره‌برد. تبلیغات وسیع پیرامون شکوه باستان در بردارنده این پیام نیز بود که اینها همه مدیون شاهان باکفایت بوده، نتیجه آنکه شاه پرستی و تبعیت محض از او رکن اصلی میهن پرستی به حساب می‌آمد.

نتیجه‌گیری

جریان باستان‌گرایی در ابتدا تاحدی بر بنیاد رویکرد اسطوره‌ای و آگاهی‌های مختصری از عهد ساسانی شکل گرفت، اما به موازات گسترش مطالعات ایران‌شناسی در غرب و بالا رفتن آگاهی از تاریخ ایران باستان بتدریج عناصر تاریخی بیشتری وارد آن شد. در کنار گسترش مطالعات شرق‌شناسی و ایران‌شناسی، اقبال پارسیان هند به رهاوردهای متنوع غربی موجب پیدایش طیفی سرمایه‌دار و تحصیل‌کرده شد که اسباب پیدایش ملی‌گرایی گسترده قومی را در میان آنها فراهم آورد. این جنبش پارسیان در کنار اصلاح دینی و همسو ساختن آن با عصر جدید، احیای آیین زرتشتی و برجسته‌سازی آن را از طریق ساخت یا بازسازی اماکن مذهبی، سازمان‌دهی مراسم‌های مذهبی و به کارگیری، نمادها پی گرفت. متعاقب برقرای مناسبات گسترده بین

پارسیان هند وزرتشتیان ایران، این جنبش به ایران منتقل شد و نمایندگان پارسیان هند در ایران از طرق مختلف از جمله برقراری ارتباط با نخبگان ایرانی و به کمک آموزش و مطبوعات در کنار ترویج باستان گرایی کوشیدند آیین زرتشتی را به عنوان محور اصلی آن معرفی کنند. در باب ارتباط ایران باستان گرایی و ملی گرایی می توان گفت دو جریان ملی گرا وجود داشت: یکی متکی به باستان گرایی که بر نمادها، اسطوره ها، شکوه و عظمت واقعی یا خیالی گذشته باستانی گذشته باشکوه، نژاد و غیره تاکید داشت و دیگری معطوف به وطن و مسائل آن در زمان حال که با ملی گرایی مناطقی چون انگلستان مشابهت داشت. از نظر جریان دوم، وطن یعنی واقعیات موجود که در قالب فقر و نابسامانی روستاها و شهرها خود را جلوه گر می ساخت و باید به کمک برقراری حکومت قانون و مردم سالاری در قالب نظام مشروطه و نیز فن آوری و دیگر رهاوردهای غرب آن را ساخت. انقلاب مشروطیت که می کوشید با استقرار مردم سالاری، قانون، پرچم مشترک، زبان فارسی وحدت ملی ایجاد کند، تاحدی با ملی گرایی نوع دوم بیشتر همخوانی داشت. در پی شکست انقلاب مشروطه، باستان گرایی که پیش از مشروطیت توسط نمایندگان پارسیان هند در ایران و متفکرانی چون آخوند زاده، جلال الدین میرزا و میرزا آقاخان کرمانی مطرح شده بود توسط گروهی از نویسندگان، شاعران، روزنامه نگاران به عنوان راه برون رفت ایران از مشکلات و جدا شدن از ساختار سنتی موجود و حرکت به سوی نوسازی مطرح گردید. طیف مذکور کوشید با تکیه بر ملی گرایی باستان گرایانه و با کمک ابزارهای چون نژاد، زبان فارسی و غیره در صدد یکپارچه سازی ملت بر اساس الگوی دولت-ملت برآید و چون دستیابی به این مهم را در سایه حکومت متمرکز مقتدر میسر می دید ضمن مهیا ساختن زمینه به قدرت رسیدن رضاخان، حول محور او جمع گردید. رضاخان در وهله اول برای آنکه آلت دست صرف نخبگان اطرافش نباشد کوشید تا بابرگزاری جلساتی با افراد مختلف شرایط تاریخی و اجتماعی ایران را بشناسد. در نهایت با طیف اندیش ورزان همراه شد و با اقداماتی چون برگزیدن عنوان پهلوی برای خود و خاندانش، توجه به شاهنامه و ساختن مقبره های باشکوه برای فردوسی، رواج تاریخ نگاری ملی گرایانه و باستان گرا، عاری سازی

فرهنگ و زبان فارسی از عناصر بیگانه به خصوص عربی و مواردی از این دست کوشید این جریان را در خدمت مشروعیت اقتدار خود و اقدامات و اصلاحاتش در بیاورد.

فهرست منابع

- آخوندزاده، فتحعلی (۱۳۵۰) مکتوبات، بامقدمه محمد باقر مومنی، تهران، انتشارات شبگیر.
- آدمیت، فریدون. ۱۳۴۶. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، طهوری.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴) پیشگامان اندیشه جدید در ایران عصر روشنگری، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- امینی، علیرضا، ابوالحسن شیرازی، حبیب‌ا... (۱۳۸۸) تحولات سیاسی اجتماعی ایران، تهران، نشر قومش
- بار، کای (۱۳۴۸ ش) دیانت زرتشتی، در دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، تهران
- برار، ویکتور (۲۵۳۵) انقلابات در ایران، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- براون، ادوارد (۱۳۷۶) انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه ی مهران قزوینی، تهران، انتشارات کویر.
- بنجامین، س. ج. و (۱۳۶۳) ایران و ایرانیان، ترجمه حسین کردبچه، تهران، انتشارات جاویدان
- جمالزاده، ناصر (۱۳۸۷) ویژگی‌های تاریخی و جامعه‌شناختی اندیشه سیاسی طالبوف تبریزی، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره اول، زمستان
- حجازی، میرزا سیدعلی خان (۱۳۷۹) جام جم هندوستان، تهران، نشر ملک
- دلفانی، محمود (۱۳۷۵) فرهنگ ستیزی در دوره رضاشاه، تهران، انتشارات پژوهشکده اسناد

- روستایی، محسن تغییر لغات و قانون تأسیس فرهنگستان ایران (۱۳۱۴) کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: گنجینه اسناد :: زمستان ۱۳۷۲ - شماره ۱۲
- روشه، گی (۱۳۶۶) تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشرنی.
- ساجدی، طهمورث (۱۳۸۷) مجموعه مقالات ایران شناسی و خاورشناسی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- شهرمدان، رشید. ۱۳۶۰. تاریخزرتشتیانپسازساسانیان، راستی، تهران
- ضیاء ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶)، پیدایش ناسیونالیسم ایرانی؛ نژاد و سیاست بی‌جاسازی، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز.
- طالبوف، عبدالرحیم (بی تا) مسالک المحسنین، به همت محمد رضائی، تهران، نشر کلاله خاور، بی تا،
- طرفداری، منصور (۱۳۸۵) فراز و فرودهای هویت ایرانی و اسلامی از آغاز تا تهاجم تیمورمجله، تاریخ و تمدن اسلامی، شماره سوم، بهار و تابستان.
- طلوعی، محمود (د)، (۱۳۷۲) پدر و پسر، تهران، نشر علمی.
- علی زاده، مجمد علی و طرفداری، علیمحمد (۱۳۸۹) تبارشناسی مبانی هویت ملی در تاریخنگاری ملی گرایانه دوره قاجار و مشروطه، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۷، بهار ۸۹.
- علیزاده بیرجندی، زهرا (۱۳۹۱) پیوند گفتمان های ملی گرا و حقوق شهروندی، دو فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نگری و تاریخنگاری دانشگاه الزهراء، سال بیست و دوم، دوره جدید شماره ۹، پیاپی ۹۲، بهار و تابستان
- فوران، جان (۱۳۸۳). مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- قمری، داریوش (۱۳۸۰) تحول ناسیونالیسم در ایران، تهران، انتشارات مرکز اسناد اسلامی

- کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۶۲)، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، بخش اول، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگاه.
- کاتم، ریچارد (۱۳۹۶) ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات کویر
- کاتوزیان، همایون (۱۳۸۱) تضاد دولت و ملت-نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشرنی
- کازاما، آگی نو (۱۳۸۰) سفرنامه کازاما، ترجمه هاشم رجب زاده، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کدی، نیکی آر (۱۳۸۱) ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس.
- کرمانی، میرزا آقاخان، (بی تا) سه مکتوب، به کوشش بهرام چوبینه، بی جا.
- کسرابی، محمدسالار (۱۳۸۴) چالش سنت و مدرنیته در ایران، تهران، نشر مرکز.
- گبرنا، مونترات (۱۳۷۸) مکاتب ناسیونالیسم، ترجمه امیرمسعود اجتهادی، تهران، انتشارات وزارت خارجه.
- مالکوم، ناپیر (۱۳۹۴). خاطرات، ترجمه علی اکبر تشکری، چاپ اول، تبریز، انتشارات بهار دخت،
- مانکجی، لیمجی هاتریا. ۱۲۸۰ ق. اظهارسیاحت فروهر در ایران، بینا، بمبئی
- مددپور، محمد (۱۳۷۲) سیر تفکر معاصر، کتاب چهارم، تهران، تربیت.
- مراغه ای، زین العابدین بن علی (۱۳۶۲)، سیاحتنامه ابراهیم بیک یا بلای تعصب او، تهران، سپیده.
- مری بویس، «دیانت زرتشتی در دوران متأخر»، در دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، تهران ۱۳۴۸ ش.
- مکی، حسین (۱۳۸۰) تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵، تهران، انتشارات علمی

- موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (۱۳۷۸) ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات اطلاعات.
- نظری، علی اشرف (۱۳۸۶) ناسیونالیسم و هویت ایرانی: مطالعه موردی دوره پهلوی اول، پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره ۲۲، بهار و تابستان.
- وندیداد، برگرداننده ابراهیم پور داوود (۱۳۹۲)، تهیه و نشر الکترونیک علیرضا کیانی (WWW. TARIKHFA. COM)
- هاچینسون، هاچ و آنتونی، اسمیت (۱۳۸۶) ملی گرایی، مترجمان دکتر مصطفی یونسی و علی مرشدی زاده، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هاکس، مریت (۱۳۶۸) ایران افسانه و واقعیت، مترجمان محمدحسین نظری نژاد و دیگران، مشهد، آستان قدس رضوی.